



پیغام عشق

قسمت دویست و سیزدهم





آقای حسام از مازندران



دفتر دوم مثنوی مولانا ، بیت ۱۲۰۹

سجده آمد کندن خشت لُزب
موجبِ قربی که وَّاسْجُدُ وَاقْتَرِبُ

کندن این سنگ‌های چسبنده همانند سجده آوردن است و سجود، موجب قُربِ بنده به حق می‌شود.

قرآن کریم، سوره علق، آیه ۱۹
نه، هرگز، از او پیروی مکن و سجده کن و به خدا نزدیک شو.

همانیدگی‌های ما مانند خشت‌های هستند که با چسب دردها و هیجانات با همدیگر بنای من ذهنی را ساخته‌اند. این بنا می‌خواهد خودش را سر پا نگه دارد. واکنش‌های سریع و بی‌خردانه ما چسب و سیمان خشت‌ها را تازه و محکم نگه می‌دارد؛ اما سجده ما موجب بی‌اثر شدن نیروی نگهدارنده خشت‌ها خواهد شد. این کارِ درستی‌ست که موجباتِ ویرانیِ این بنای کفر و جهل و جدایی را فراهم خواهد کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

حکم حق گُسترد بهر ما بساط
که بگوئید از طریق انبساط

سجده فقط پیشانی بر خاک نهادن فیزیکی و گفتن ذکرهای زبانی نیست؛ سجده تسلیم و پذیرش لحظه به لحظه اتفاقات است. این لحظه خداوند به وسیله قضا و قدر ما را مورد سؤال قرار می‌دهد. آیا می‌خواهی به من نزدیک شوی؟ پس فضا را باز کن. به تو ناسزا گفتند؟ سکوت کن، جوابشان را نده و به آرامی و فروتنی از کنارشان گذر کن. همسرت کاری را که من ذهنی تو دوست ندارد انجام می‌دهد؟ فضا را باز کن. او را همانگونه که هست بپذیر. اینقدر او را کنترل نکن و خلاقیت و آزادی او را محدود نکن. او همان گزینه مناسب و عزیز است که برای بازی در طرح بی‌نظیر خداوند مهربان برای تمرین فضاگشایی و تبدیل تو، به زندگی‌ات دعوت شده است. فرزندت را با تمام خصوصیات ظاهری و اخلاقی اش بپذیر و باور کن که اگر نقص و ایراد، و یا سرکشی و مخالفتی با دید من ذهنی در او می‌بینی، حاصل شناسایی نکردن عشق در او توسط خود توست و ادامه واکنش‌ها و ستیزه‌های تو فقط کار را هم برای او و هم برای خودت سخت‌تر خواهد کرد.

جسمت را با تمام خلل و اشکالات مادرزادی و یا خودساخته‌ها پذیر و فضا را برای ورود نیروی شفای زندگی به مرکزت گشاده کن. سخت است اما مدتی بدون قضاوت و صبورانه به این کار ادامه بده، تا از راز و برکت و شادی آن باخبر و بهر مند شوی.

غزل ۱۵۸۰ مولانا

تا دلبر خویش را بینیم
جز در تک خون دل نشینیم

ما به نشویم از نصیحت
چون گمره عشق آن بهینیم

ما فقط با تسلیم و بله گفتن به اتفاقات و عدم کردن مرکز روی اصلی زندگی را می بینیم و منظور و مقصود از خلقت خود را درک خواهیم کرد. تا زمانی که ما فقط با گوش سر کلام بزرگان را می شنویم و در عمل در راهروهای تو در توی همانیدگی‌ها گم می شویم، حال ما خوب نمی شود و کار ما درست نخواهد شد.

غزل ۱۵۶۶ مولانا

تا با تو قرین شدست جانم
هر جا که روم، به گلستانم

تا صورت تو قرین دل شد
بر خاک نیم، بر آسمانم

ما با عدم کردن مرکز، قرین زندگی می شویم؛ با مرکز عدم هر کجا برویم برایمان تبدیل به بهشت می شود، از لحظه ها گل می چینیم و برکات زندگی برای کمک به ما صف می کشند. ما آسمانی می شویم؛ آنوقت است که شادی و ثبات ما به جسمها و فرمها بستگی ندارد، بلکه این فرمها هستند که در فضای گشوده شده و بی نهایت ما جا می شوند.

ارادتمند شما، حسام مازندران



خانم فاطمه از گلپایگان



با سلام خدمت آقای شهبازی و دوستان گنج حضور نکاتی چند از برنامه ۸۵۳، غزل ۱۵۵۳ و ابیات برنامه

ما صحبت همدگر گزینیم
بر دامن همدگر نشینیم

-دیوان شمس، غزل ۱۵۵۳

ما انسان ها باید آنقدر دامن حضور مان وسیع باشد تا همه انسان ها در آن جای شوند و زندگی منتظر این
همدلی و همنشینی ما با هم است با یکتایی و وحدت و یکی شدن باهم.

از برای آن دل پر نور و بر
هست آن سلطان دل ها منتظر

-مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۸

پس همچنان باید تمرین فضا گشایی و تسلیم کنیم لحظه به لحظه تا دامن های حضور مان به هم گره بخورد و یکی شود و یکتایی و عشق و وحدت را تجربه کنیم. پس بیایید باز هم سجده کنیم، فضا گشایی کنیم و خشت چسبنده همانیدگی ها را بکنیم.

سجده آمد کردن خشت لُزب (چسبنده)
موجب قریبی که و اَسجد و اقْتَرِب

-مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۹

و جز خدا و یا کسانی که فضا گشا هستند و از جنس او شده اند، کس دیگری را قرین دل نکنیم.

هر که را دیدی ز کوثر سرخ رو
او محمد خوست با او گیر خو

هر که را دیدی ز کوثر خشک لب
دشمنش می دار همچون مرگ و تب

گرچه بابای تو است و مام تو
کو حقیقت هست خون آشام تو

از خلیل حق پیاموز این سیر
که شد او بیزار اول از پدر

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۵ تا ۱۲۳۹

مولانا در این ابیات بسیار جدی به ما هشدار میدهد که مراقب قرین های خودمان باشیم و این چراغ بزرگی است که او به دست ما می دهد زیرا قرین ما می تواند سرنوشت ما را به سوی سعادت و یا بدبختی و سقوط تعیین کند و ابیات بسیاری در این زمینه می آورد تا ما از این گردنه ها به سلامت عبور کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۲۶ و ۲۲۲۷

کم گریز از شیر و اژدر های نر
ز آشنایان وز خویشان کن حذر

در تلاقی روزگارت می برند
یادهاشان غایبی ات می چرند

از حوادث بیرونی تو خیلی خودت را حفظ می کنی، اما همنشینی و دوستی تو با من های ذهنی اطرافت خطر بیشتری برای حضور تو دارد، زیرا لحظاتی که با آنها هستی حضورت را از دست می دهی و به ذهن می روی و وقتی هم آنها را ترک می کنی و تنها می شوی مشغول فکر کردن به سخن هایی که بین شما رد و بدل شده است، می شوی و فکرت مشغول می شود و باز هم در لحظه نمی توانی حضور داشته باشی.

حق ذات پاک الله الصمد
که بود به مار بد از یار بد

مار بد جانی ستاند از سلیم
یار بد آرد سوی نار مقیم

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۴ و ۲۶۳۵

اگر همنشینی خدا را می خواهی پس با اولیا قرین شو زیرا شیطان می خواهد تو از انسانهای به حضور رسیده دور باشی، تا به حضور زنده نشوی.

هر که خواهد همنشینی خدا
تا نشیند در حضور اولیا

از حضور اولیا گر بسکلی
تو هلاکی زان که جزو بی کلی

هر که را دیو از کریمان وا برد
بی کسش یابد، سرش را او خورد

یک بدست از جمع رفتن یک زمان
مکر شیطان باشد، این نیکو بدان

-مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۱۶۳ تا ۲۱۶۶

اهمیت قرین در این ابیات روشنگر بیان شده است زیرا مرکز انسان ها از هر جنسی باشد، روی یکدیگر تاثیر می گذارد چنان که در برنامه ای هم آقای شهبازی از لحاظ علمی در فیلمی کوتاه نشان دادند که ارتعاشات، شکل دانه های روی میز را تغییر می دادند. مرکز ما لطیف تر هست و زود با ارتعاش همنشینمان تغییر می کند، حتی اگر حرفی و سخنی در میان نباشد. اگر همنشین ما خدا و زندگی و یا بزرگان باشد، ما از جنس آنها می شویم و اگر انسان های من ذهنی باشند هم با ارتعاش مرکز آنان که پراز کینه و رنجش و خشم و حسادت و حساست و کمیابی و دیگر اقلام من ذهنی است به این ها ارتعاش میکنیم و از جنس آنها می شویم.

می رود از سینه ها بر سینه ها
از ره پنهان صلاح و کینه ها

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

از قرین بی قول و گفت و گوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او

-مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

پس این مسئولیت بر عهده هریک از ما که روی خودمان کار میکنیم هست که قرین مان چی کسی و چه چیزی باشد؟ چه برنامه تلویزیونی را نگاه کنیم؟ چه کتابی بخوانیم؟ با که دوست شویم؟ اگر ازدواج نکرده ایم با چه کسی ازدواج کنیم؟ شریک کاری مان که باشد و تا آنجایی که به دست ما است و می توانیم خودمان انتخاب کنیم، قرینی را انتخاب کنیم که ما را در رسیدن به حضور کمک کند نه این که خودش مانع و سد راه ما باشد.

و آنجایی هم که از قبل انتخاب کرده ایم و مجبور هستیم در کنار من های ذهنی زندگی کنیم از آنان به عنوان وزنه ای برای تمرین فضا گشایی و تسلیم استفاده کنیم و از کنار آنان به آرامی رد شویم، قطب آنان نشویم و هرگز با آنها ستیزه نکنیم. اما با دوستان و یاران موافق همکاری می کنیم، دست آوردهایمان را به اشتراک می گذاریم و حضورمان را پنهان نمی کنیم.

از باغ هر آنچه جمع کردیم
در پیش نهیم و برگزینیم

-دیوان شمس، غزل ۱۵۵۳

چون هر چند ما اختلافات ظاهری با هم داریم و حتی درجات حضور ما متفاوت است به ایراد گیری از هم مشغول نمی شویم و با پذیرش برای همه آغوشمان را می گشاییم و امین یکدیگر می شویم.

از ما دل خویش را مدزدید
ما دزد نه ایم ما امینیم

-دیوان شمس، غزل ۱۵۵۳

با نهایت سپاس و قدردانی

فاطمه از گلپایگان



آقای مجتبی از استان البرز



دوزخ است آن خانه کان بی روزن است
اصل دین ای بنده روزن کردن است

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۴۰۴

این یک ساختمانی است که روزن ندارد؛ و این درست مثل من ذهنی ما است. ذهن ما روزن ندارد. نور آفتاب نمی افتد. یعنی به مرکز ما نور نمی تابد. و اگر قرار باشد روزنی در دل ما باز بشود، این روزن اولین بار با عدم شدن مرکز ما باز می شود. و ما شروع می کنیم به تمرین پذیرش. خانه ای که بی روزن است، مثل جهنم است. بیشتر انسان ها در این خانه زندگی می کنند. اگر شما درد پخش می کنید. یا یکی را می بینید که درد پخش می کند، این شخص در خانه ای زندگی می کند که روزن ندارد. و اتصالش را به خدا از دست داده است. باید روزن ایجاد کنید؛ روزن هم با فضا گشایی و مرکز عدم به دست می آید.

خانه ای را کش دریچه ست آن طرف
دارد از سیران آن یوسف شرف

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۴

خانه ای که دریچه دارد به آن طرف، یک روزن دارد به آن طرف، زندگی به آنجا نور می تابد.

هین دریچه سوی یوسف باز کن
وز شکافش فرجه ای آغاز کن

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۵

پنجره ای به سوی خدا باز کن. بگذار نور بیاید داخل، و از آن سوراخ تماشا کن؛ در این خانه ذهنی، تو بیا یک
روزن باز کن همه جا را نبند.

عشق ورزی آن دریچه کردن است
که از جمال دوست سینه روشن است

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۶

عشق ورزی، یعنی مرتب فضا گشایی کردن. وقتی فضا را باز می کنیم، داریم با خدا عشق ورزی می کنیم. و دریچه دل را داریم باز می کنیم، در این صورت از جمال دوست، سینه ما روشن می شود. شما مرکز دل تان را باید عدم کنید. وقتی عدم می شود، از جمال خدا سینه تان، یعنی دل تان روشن می شود.

پس هماره سوی معشوقه نگر
این به دست توست، بشنو ای پدر

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۷

پس هماره (دائماً) هر لحظه روی معشوق را نگاه کن. یعنی یک جسم را در مرکزت نگذار، و بر حسب آن نگاه نکن. هر لحظه تسلیم شو، فضاگشایی کن. و می گوید: این به دست تو است، به دست انسان است. تا زمانی که روی او را نبینیم، یعنی از جنس او نشوی؛ ما در درد آغشته خواهیم شد. آن جاهایی که تعبیه کرده اند، باید باز باشد. آن جاها را بسته ایم. آن جاها را باید باز کنیم، تا جمال معشوقه را ببینیم.

با تشکر،

مجتبی از استان البرز



خانم الہام از ترکیہ




با سلام خدمت آقای شهبازی عزیز و همه دوستان گنج حضور، متنی را آماده کردم که با شما عزیزان به اشتراک میگذارم. اصل و هشیاری ما هر لحظه منتظر است، که ما عینک‌ها و دیدهای ذهنی و همانیدگی را برداریم و با دید او ببینیم تا بتوانیم به ذات و گوهر وجودی خود که پر نور است و بی نهایت برکت و فراوانی ست دست یابیم.

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۵

از برای آن دل پر نور و بر
هست آن سلطان دلها منتظر


هوشیاری و ذات ما یکتاست، تنها دید اشتباه پیدا کرده است و عینک‌های رنگی را مانند درد، غم، خشم و عینک‌های دیگر را به چشم زده که مانند مویی در چشم هوشیاری ما هر لحظه به ما درد می‌دهند. تنها راه رهایی ما برداشتن این مو از چشم هوشیاری خود است، که به صورت عینک‌های مختلف جلوی چشم هوشیاری ماست، باید دید غلط خود را در دید او، که دید بر حسب عینک بی رنگی است فنا کنیم.

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۱

دیده ما چون بسی علت دروست 
رو فنا کن دید خود در دید دوست

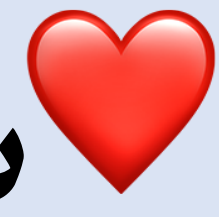
زمانی که عینک های ذهنی ما به عینک بی رنگی و عدم تبدیل می شود و دید ما با دید اصلی و ذات ما عوض می شود آن زمان است که غرض و مقصود از زندگی را که چگونه زندگی کنیم، خواهیم یافت و ارزش حقیقی خود را خواهیم شناخت.

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۲

دید ما را دید او نِعِمَّ الْعَوْضِ 
یابی اندر دید او کُلِّ غَرَضِ


برای برداشتن این عینکهای ذهنی و عوض کردن دید ذهنی خود که سالها به چشم هوشیاری ما چسبیده‌اند باید تسلیم شویم و فضا را باز کنیم زیرا اینگونه به ذات خود نزدیکتر خواهیم شد.

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۹

سجده آمد گندن خشت لُزب 
موجب قُربی که وَاَسْجُدَ وَاَقْتَرِبَ

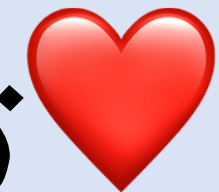
و تا زمانی که با دید عدم یا همان عینک بی رنگی دلبر خویش را نبینیم که در درون ماست، جز در درد و غم نخواهیم بود.

-مولوی، مثنوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۸۰

تا دلبر خویش را نبینیم 
جز در تک خون دل نشینیم


زمانی که دید ما درست می شود و علت را می بینیم که ما این دید همانیدگی هایمان نیستیم، این دید جدایی نیستیم، و خود زندگی هستیم و با او مجدداً قرین می شویم، از آن پس به هر کجا که می رویم برای ما گلستان است و دیگر از چیزی نمی ترسیم و هم در درون و هم بیرون شادیم، و خرد و عقل کل برکتش را به همه جا پخش می کند.

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۶۶

تا با تو قرین شد دست جانم 
هر جا که روم به گلستانم


در اصل یک هشیاری است، که عینک دیدش عوض شده است، بنابراین زمانی که حتی به ذهن می رویم نباید فکر کنیم که من ذهنی شدیم یا هستیم، بلکه هوشیاری یا خدائیت و زندگی ما عینک همانیدگی به چشمش زده و دید اشتباه پیدا کرده است. دلیل هم این است که پس از ورود به این جهان به دلیل آدرس های اشتباهی و چیزهایی که دیگران مهم جلوه داده بودند، ما این عینک ها را اصل خود دانستیم و به آنها چسبیده ایم و مولانا از این روست که دائماً به ما یادآوری میکند.

که گوهر و یوسفی تی در درون ماست که همان ذات اصلی ماست، که هم اکنون در این لحظه حاضر است، تنها لباس ذهن به تن کرده. (بر صدف آید ضرر نی بر گهر) از این روست که به محض اینکه ما یک همانیدگی را شناسایی می کنیم، همان لحظه حالمان خوب میشود و شاد می شویم. خدا یا زندگی در بیرون از ما نیست، که اگر کار خوبی انجام دهیم سریع بیاید و به مرکز ما قدم بگذارد؛ بلکه او ثابت است و همیشه هست و همه چیز اوست. برای شناسایی و دیدن این عینک های همانیدگی ما یک طبیب ماهر احتیاج داریم، که این دید را که بسی علت در اوست به ما نشان دهد و تغییر دهد. انسانی که از مسیر هوشیاری گذشته است و با ذات خویش قرین شده است، مانند مولانا. هر یک از ابیات مولانا این شناسایی را به ما می دهد که دید درست و غلط چیست، فقط باید با او همراه شد و رفت و توقف نکرد. زمانی که دید ما دید عدم و زندگی می شود خواهیم دید همه چیز اوست، چه زمانی که در دام ذهن هستیم و چه زمانی که عدم مرکز ماست. و این دید و عینک احوال و دویی از چشم ما برداشته خواهد شد.

دانه تویی دام تویی باده تویی جام تویی 
 پخته تویی خام تویی خام بمگذار مرا
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۷

وقتی می پذیریم همه چیز اوست دیگر حتی با من ذهنی خود ستیزه نخواهیم کرد، زیرا خواهیم دید که مانند سایه است که از زندگی ما جدا نیست و نباید با او ستیزه کرد. این موضوع در مورد انسانهای دیگر هم صدق می کند که بدانیم آنها هم زندگی اند و با آنها نیز ستیزه نکنیم حتی اگر عینک من ذهنی دارند. بنابراین بر روی خود و دیگران خنجر نکشیم.

–مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۵۴

آنکه  چون سایه ز شخص تو جدا نیست منم
مکش ای دوست تو بر سایه خود خنجر خویش


ما مانند درختی هستیم که هم ریشه دارد و هم سایه، یعنی در ذات ما بی نهایت ریشه داری داریم، در حالی که عینک های همانیدگی بسیاری جلوی چشم هوشیاری ماست و سایه پیدا کردیم، اما نباید با آنها ستیزه کرد و ریشه را قطع کرد در حالی که به گوهر و ریشه خود وصل هستیم، باید با لطافت و نوازش با آنها برخورد کنیم تا تک تک عینک ها از جلوی چشم هوشیاری ما برداشته شوند.

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۵۴

ای درختی که به هر سوت هزاران سایه است 
سایه ها را بنواز و مبر از گوهر خویش

وقتی مرکز ما عدم می شود و دید هوشیاری ما درست می بیند، با ذات اصلی خود قرین می شویم. دیگر جدایی معنا ندارد و زندگی هر زمان که بخواهد برای پخش و عشق و خرد خود از ما که خودش باشد استفاده می کند، و آن زمان تو و مایی نخواهد بود و همه اوست.

-مولوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۰

گه تویی گویم تو را، گاهی منم 
هرچه گویم، آفتاب روشنم


باید مدام روی خود کار کنیم و با شناسایی چند یا مقداری از همانیدگی‌ها از طریق ابیات بزرگان چون مولانا، احساس نکنیم که همه چیز را فهمیده ایم و حس کمال کنیم. زیرا تاکنون عینک‌های دید بسیاری جلوی چشم خود گذاشته ایم و برای برداشتن آنها احتیاج به تعهد و تکرار و تمرین داریم.

-مولوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

علتی بدتر ز پندار گمال 
نیست اندر جان تو ای زو دلال

تا زمانی که حتی یک تار مو از همانیدگی در چشم دید هشیاری ما باشد ما باید تلاش کنیم و این کار را نباید بی اهمیت بدانیم. از این روست که مولانا می‌فرماید:

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۶۸

می‌گریزم تا رگم جنبان بود 
کی فرار از خویشتن آسان بود

زمانی که دیگر خویشی یعنی هیچ تعلق به من ذهنی نماند، آنگاه که هوشیاری بر هوشیاری منطبق می‌شود، دیگر جان ما آرام می‌گیرد، زیرا دید اصلی خود را یافته است و احتیاجی به گریز نخواهد بود.

با سپاس

الهام از ترکیه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

